

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

پنجشنبه ۲۴ سپتمبر ۲۰۲۰

فریده نوری

آرزوی برباد رفته

گر بهشتم می سزد دیدار [مرجانم] بس است
ور به دوزخ لایقم تکلیف هجرانم بس است



ای اشک بریز به دامن نو گلی
کز پاکدامنی ز نسیم سحر گذشت
آبی بزن بر آتش من که آن فرشته خو
تا من خبر شدم ز من بی خبر گذشت

salamwatanam@gmail.com

چون باده ی لب تو می نابم آرزوست
در زیر سایه مژه ات خوابم آرزوست
بر من نگاه کن که تب و تابم آرزوست
سرگشتگی به سینه گردابم آرزوست
چون خنده ی تو مهر جهانتابم آرزوست

همرنگ گونه های تو مهتابم آرزوست
ای پرده پرده چشم توام باغ های سبز
دور از نگاه گرم تو بیتاب گشته ام
تا گردن سفید تو گرداب راز هست
تا وارهم ز وحشت شبهای انتظار

(فریدون مشیری)



رفت آنکه در جهان هنر جز خدا نبود
رفت آنکه یک نفس ز خدایی جدا نبود
افسرد نای و ساز و شکست و ترانه مرد
ظلمی چنین بزرگ خدایا روا نبود
بی او ز ساز عشق نوایی نمی رسد
تا بود خود به روی هنر مایه می گذاشت
وزاین محیط قسمت او جز بلا نبود
عمری صبا به پای نهال هنر نشست
روزی ثمر رسید که دیگر صبا نبود
اما صبا ترانه جاوید قرنهاست
گیرم دو روز در بر ما بود یا نبود
ای پر کشیده سوی دیار فرشتگان
چشم تو جز به عالم لاهوت وا نبود
بال و پری بزن به فضای جهان روح
در این قفس برای تو یک ذره جا نبود
پرواز کن که عالم جان زیر بال تست
جفای تو در تباهی این تنگنا نبود

مرهم گذار خاطر ما در عزای تو
جز یاد نغمه های تو اشک ما نبود
(فریدون مشیری)

هر ضربه انگشت او بر سینه خنجر میزند	غم آمده غم آمده انگشت بر در میزند
گر غم در اینجا پا نهد آتش به جان در میزند	ای دل بکش یا کشته شو غم را در اینجا ره مده
با همه بیگانگی هر شب به ما سر میزند	از غم نیاموزی چرا ای دلربا، رسم وفا

(فریدون مشیری)